

دگر دیسی هویت ایرانی

زهرا لشکری



حب الوطن نگر که ز گل چشم بسته‌ایم

نتوان ولی ز ممت خس آشیان گذشت

کلیم کاشانی

جنبش مردم ایران که چند ماهی از آن گذشته و جان‌های بی‌گناه بسیاری را قربانی کرده، یک جنبش صرفاً سیاسی و قصدش تنها واژگونی یک رژیم سفاک نیست؛ در کنار آن، دست‌اندرکار برانداختن عنصر اسلامی از هویت ایرانیان است. عنصر اسلامی بعد از شکست ساسانیان به هر طریق وارد هویت ایرانیان شد و در زمان صفویه رنگ شیعی به خود گرفت تا مردم ایران را از دیگر کشورهای همسایه، به‌خصوص عثمانی، متمایز گرداند، و این رنگ تا به امروز در هویت ایرانی باقی مانده است. اما اکنون به نظر می‌رسد پس از چهل سال قساوت بی‌حساب حکومت اسلامی دارد رنگ می‌بازد و به‌شکل تازه‌ای درمی‌آید. تا زمان انقلاب

مشروطه این عنصر در میان دوسه عنصر اساسی تشکیل‌دهنده‌ی هویت ایرانی چندان پررنگ و نیرومند بود که شاعر وقتی از آزادی می‌گفت حسرت از دست‌رفتن ایران و اسلام را توأمان می‌دید. در زمان انقلاب اسلامی هم مردم مذهب را سد راه مدرن‌شدن خود نمی‌دیدند و برعکس، با تکیه بر همین عنصر دست به انقلاب زدند و انقلاب ۱۳۵۷ رنگ اسلامی به خود گرفت. در طول انقلاب اسلامی هم آیت‌الله خمینی و دیگران کوشیدند تا هویت ما را یکسره اسلامی و شیعی کنند اما چهل سال بعد این هویت در ضمیر ناخودآگاه ایرانیان در حال رنگ‌باختن است و قصد دارد شکل و محتوای تازه‌ای برای خود تعریف کند؛ هویتی که به احتمال قوی نه آریایی خواهد بود و نه اسلامی، بلکه با دنیای امروز هماهنگی بیشتری خواهد داشت.

بحث هویت تا زمان انقلاب اسلامی اساساً جزو مسائل مطرح در جامعه‌ی ایران نبود. مردمان در درون هویت خود می‌زیستند و زندگی خود را می‌کردند و به هر آنچه هویتشان بود، رضایت داشتند. اما بعد از انقلاب بحران هویت چهره نمود و مطرح شد. اول کسی که به‌صورت جدی بدان پرداخت، شاهرخ مسکوب بود. دیگران ممکن است در ضمن مقالاتشان اشاراتی به موضوع کرده باشند اما تا آن زمان به‌صورت مستقل کتابی درباره‌ی آن ننوشته بودند. استقرار جمهوری اسلامی ما را به تاریخ هزارساله برگرداند و به یادمان آورد که در زمان حمله‌ی اعراب و سقوط ساسانیان، شاید برای اولین بار مردم ایران دچار بحران هویت شدند و برای آنکه بار دیگر هویت خود را به دست آورند، به کوشش‌های چندصدساله دست زدند. شاهرخ مسکوب می‌گفت:

اگر دولت ساسانی مخصوص ایرانی‌ها بود، خلافت بغداد مخصوص مسلمان‌ها بود. همین‌طور ساخت اقتصادی و اجتماعی امپراتوری اسلام در کلیات، در همه‌جا و برای همه‌ی اقوام یکی بود. این‌ها همه عناصر یکسان‌کننده بود که نه‌تنها ما را به‌عنوان یک قوم یا ملت از دیگران جدا نمی‌کرد بلکه با آن‌ها یکی و آمیخته می‌کرد. تنها در دو چیز ما به‌عنوان ایرانی از مسلمان‌های دیگر جدا می‌شدیم؛ در تاریخ و زبان، و درست بر همین دو عامل، هویت ملی یا قومی خودمان را بنا کردیم. یکی (تاریخ) پشتوانه، توشه‌ی راه و تکیه‌گاهمان بود و دیگری (زبان) شالوده، پایگاه و جان‌پناه؛ حصاری که در آن ایستادیم.

مسکوب دو کتاب در زمینه‌ی هویت دارد؛ یکی **ملیت و زبان** که در سال ۱۳۶۲ چاپ شده و دیگری **هویت ایرانی و زبان فارسی** که در سال ۱۳۷۳ منتشر شده است. ظاهراً یک سال پیش از آن، یعنی سال ۱۳۷۲، احمد کریمی حکاک، استاد ادبیات فارسی دانشگاه سیاتل، مقاله‌ای با عنوان «مذهب، نژاد، زبان، سه انگاره‌ی قومیت ایرانی» در **ایران‌نامه** در آمریکا منتشر کرده بود که در آن بحث مهمی درباره‌ی عنصر یا انگاره‌ی مذهب در هویت ایران مطرح شده بود. نمی‌توانم بگویم حق تقدم با کیست اما معلوم است که مقاله‌ی کریمی حکاک بعدها (سال ۱۳۹۸) به‌صورت مجموعه‌ای با عنوان **بود و نمود سخن** در ایران به چاپ رسید. به‌هرحال، کریمی حکاک در آن مقاله حرف روشن‌تر و صریح‌تری دارد و پس از ادای سهم زبان و

مذهب شیعه در شکل‌گیری هویت ایرانی در طول تاریخ، می‌نویسد مذهب اما نابردبار است و حضور عناصر دیگر را در شکل‌دهی هویت ملی تحمل نمی‌کند.

مذهب اما همیشه دیگری را در نفی مطلق رقم می‌زند و از این دیدگاه، به انگاره‌ی نژادی می‌ماند و در عمل اجتماعی از آن نیز نابردبارانه‌تر رفتار می‌کند. در انگاره‌ی مذهبی، حق و باطل پایه‌ی اصلی تمیز و تمایز خودی را از غیر تشکیل می‌دهد. بهرغم تلاش هماری عالمان و عارفان، از یهودی و ترسا و مسلمان و هندو و بودایی در طول تاریخ، و بهرغم گشاده‌نظری امروزین جهانی که در بسیاری از جوامع نوعی سازگاری میان پیروان مذاهب گوناگون را تجویز و ترویج می‌کند، انگاره‌ی مذهبی در بنیاد خود بر نفی نحل‌های دیگران استوار است: برای مسلمان معتقد شیعی حتی اهل سنت هم نه می‌تواند برادر انگاشته شود، نه برابر؛ چه رسد به غیرمسلمانان.

بنابراین، مذهب که از دیدگاه حق و باطل در هرچیز، از جمله در جماعات انسانی می‌نگرد، ممکن است بتواند پیروان عقیده‌ی خاصی را گرد هم آورد و در ساختن بنای عظیم امت نقش عمده ایفا کند اما نخواهد توانست در ساختن بنایی با عظمت دیگری - هرچند کوچکتر - که ملت نام دارد، سهیم باشد؛ خلاف اصول آن است.

جنبش سیاسی ایران چه شکست بخورد و چه پیروز شود، عناصر تشکیل‌دهنده‌ی هویت ایرانی در حال دگرگون‌شدن است.

مردمان بنا به سوابق تاریخی خود میل شدیدی به متمایزبودن از دیگران دارند و این بنای کوچکتر را ترجیح می‌دهند اما اسلام آنان را یگانه می‌خواهد. جامعه‌ی جهانی هم از همان واحدهای کوچکتر - ملت‌ها - تشکیل شده است، نه از امت‌ها. مردمان دوست‌تر دارند که ملت خود و کشور خود را داشته باشند و تفاوت‌های خود را بر اساس تاریخ و زبانشان یا به هر شکل و شمایل دیگر حفظ کنند. هرچه بیشتر از تاریخ می‌گذرد، میل و رغبت بشر نسبت به ملت و ملیت افزون‌تر می‌شود و کشورهای بزرگتر چون تجزیه می‌شوند، ملت‌های تازه‌ای از درون آن‌ها سر بر می‌آورند. با وجود این اما مذهب بنا بر خصلت ذاتی خود با این تمایل مردمان همچنان در ستیز باقی مانده است و نه تنها با ملت‌ها و مذهب‌ها و افرادی که در مذهب غیر هستند و به‌گونه‌ای دیگر می‌اندیشند و خداوند را از طریق باورها و آیین‌های دیگر پرستش می‌کنند، دشمنانه رفتار می‌کند، بلکه حتی کمر به نابودی آن‌ها می‌بندد.

با وجود آنکه آشکار است که در کشاکش ملت و مذهب این مذهب است که بازنده است اما علمای اسلام، از امام محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵ ه.ق.) در قرن پنجم گرفته تا آیت‌الله مطهری (۱۲۹۸ - ۱۳۵۸) در دوره‌ی معاصر از خواست خود کوتاه نمی‌آیند. برای مثال نام فردوسی با ملیت و هویت ایرانی عجین است. فردوسی بزرگترین سهم را در ساختن هویت ملی ایران بعد از حمله‌ی اعراب داشته است. اما امام محمد غزالی که همشهری فردوسی بود و تقریباً در همان دوره می‌زیست، با اینکه فقط سی و چند سال بعد از

فردوسی در همان توس به دنیا آمد، تعصب اسلامی در او چندان قوت داشت که در آثارش حتی اسمی از فردوسی نمی‌آورد.

شاهرخ مسکوب در کتاب **زبان فارسی و هویت ایرانی** نقل‌قولی از جلال‌الدین همایی می‌آورد که نشانگر نگاه و نگرش امام غزالی نسبت به ملت و ملیت است و به‌معنای کلی از خشک‌اندیشی‌های علمای دین حکایت دارد:

احساسات ملی و وطنی و عواطف قومی و نژادی و رسوم و آداب اجتماعی او در جنب شریعت و آیینی که بدان گرویده، فانی و مستهلک است. او همه‌چیز را در آینه‌ی مقررات و احکام و تکالیف دینی می‌بیند و هرچه را از قلمروی شریعت آسمانی خارج باشد، جزو اهوای باطل و آداب‌ورسوم زیان‌بخش می‌شمرد.

امام محمد غزالی ده قرن پیش می‌زیست اما آیت‌الله مطهری هزار سال بعد از او، در دوران ما، زندگی می‌کرد. با وجود این، بین افکار آن دو همانندی شگفتی دیده می‌شود. مطهری در کتاب **خدمات متقابل ایران و اسلام** ملیت را یکی از مشکلات اسلام در دوره‌ی معاصر می‌شمارد و آن را «مانع بزرگی» در راه وحدت مسلمانان می‌انگارد و با عنوان کردن لفظ «ملت‌پرستی» بر غلظت آن می‌افزاید:

مسئله‌ی ملت‌پرستی در عصر حاضر برای جهان اسلام مشکل بزرگی به وجود آورده است. گذشته از اینکه فکر ملیت‌پرستی برخلاف اصول تعلیماتی اسلامی است، زیرا از نظر اسلام همه‌ی عنصرها علی‌السوا هستند، این فکر مانع بزرگی است برای وحدت مسلمانان... ما به حکم آنکه پیرو یک آیین و مسلک و یک ایدئولوژی به نام اسلام هستیم که در آن عنصر قومیت وجود ندارد، نمی‌توانیم نسبت به جریان‌هایی که بر ضد این ایدئولوژی، تحت نام و عنوان ملیت و قومیت صورت می‌گیرد، بی‌تفاوت بمانیم.

نمی‌دانم چرا آیت‌الله مطهری به این امر توجه ندارد که در بین مسلمانان هزار فرقه و هزار اختلاف هست و در بین آن‌ها هم هیچ سازگاری‌ای وجود ندارد.

به‌غیر از شاهرخ مسکوب و احمد کریمی حکاک، کسی که به‌صورت جدی به موضوع هویت ایرانی پرداخته، احمد اشرف است که کتابش توسط دکتر حمید احمدی ترجمه و در سال ۱۳۹۵ از سوی نشر نی منتشر شده است. احمد اشرف کتاب خود را **هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی** نام نهاده و فصل چهارم را به «هویت تاریخی و فرهنگی ایران در دوره‌ی اسلامی» اختصاص داده است. او می‌نویسد: «حمله‌ی اعراب به ایران، فروپاشی ساسانیان و برآمدن اسلام، پایه‌های همبستگی سیاسی و دینی هویت ایران را سست می‌کند و یکپارچگی را بر هم می‌زند. حکومت جهانی اسلام، جای حکومت قومی و شبه‌ملی ایرانی را می‌گیرد و دین اسلام جایگزین دین ایران می‌شود. کشور ایران تا چند قرن یعنی تا عهد ایلخانان و به‌خصوص زمان برآمدن صفویه، از وحدت سیاسی محروم می‌ماند اما در دوران فترت بزرگ چند چیز برجا می‌ماند: اول قومیت ایرانی است؛ دوم سرزمین ایران است که در مفهوم جغرافیایی‌اش تداوم پیدا

می‌کند؛ سوم اسطوره‌های آفرینش انسان و پیدایش اقوام ایرانی است که با افسانه‌های اسلامی در هم می‌آمیزند و پایدار می‌مانند و به تداوم هویت ایرانی مدد می‌رسانند. چهارم و البته از همه بالاتر و درخشان‌تر، شکوفایی زبان فارسی دری است که حامل و نگاهبان فرهنگ پربار و هویت ایرانی می‌شود.

کتاب با اهمیت دیگری که در این زمینه منتشر شده، **هویت ایران** نوشته‌ی فخرالدین عظیمی است که در سال ۱۳۹۹ توسط انتشارات آگاه منتشر شد. مؤلف کتاب که از همان مقدمه نشان می‌دهد چه اندازه دغدغه‌ی ایران در دل دارد، در فصل پنجم این کتاب که عنوان «ملت، فرهنگ و زبان» به خود گرفته، تکه‌ای درباره‌ی دکتر خانلری می‌نویسد که شاید بتوان آن را عصاره‌ی کتاب و بیان فشرده‌ی ویژگی‌های هویت ایرانی تلقی کرد. او می‌نویسد:

از دید خانلری تاریخ ایران داستان «دوام تزلزل‌ناپذیر» و پی‌افکندن تمدنی است که بنیاد آن بر «مروت» بوده است. «مدارا و مروت» هخامنشیان و ساسانیان در دوره‌ی اسلامی نیز ادامه یافت. ادبیات فارسی «مبلغ مردی و مروت و مدارا» بوده است و «آثاری به جهان بخشیده است که گنجینه‌ی اندیشه‌های لطیف بشری است». راز این کامیابی‌ها از دید خانلری این بوده است که «ایران شرق و غرب را چون شیر و شکر درآمیخته دارد». «ملت ایران» از تمدن‌های دیگر بهره گرفت اما همچنان ایرانی ماند. در «همه‌ی خصایص و بدایع تمدن اسلامی» شرکت یافت و در «ایجاد و تکمیل» آن تمدن نقشی بزرگ ایفا کرد. «فلسفه‌ی یونان را دریافت و از آن خود کرد». «عارفان بزرگش با عرفای بودایی و برهمنی همسری کردند». هرکسی تاریخ ایران را موشکافانه بخواند، در خواهد یافت که «چگونه ملتی می‌تواند این همه برگشتگی طالع ببیند و خود را نبازد»؛ چگونه هرچه را «در فرهنگ جهان سودمند و گران‌بها می‌یابد، صمیمانه بپذیرد و هرگز رنگ خاص ملی خویش را از دست ندهد». چگونه می‌توان عمری «چنین دراز و پرحادثه» داشت و «هرگز پیر و ناتوان» نشد.

پیداست که ملتی تا این اندازه برخوردار از «مروت و مدارا»، با سخت‌گیری‌ها و آهن‌دلی‌های یک حکومت اسلامی بیگانه است و نمی‌تواند با آن سر سازگاری داشته باشد. از این رو در طول چهل سالی که با حکومت بی‌رحم اسلامی سر کرده، ناگزیر به اصل خود بازگشته و می‌خواهد چنین هویتی را از خود بزدايد و به اصل و باطن خویش بازگردد.

کتاب‌های دیگری هم هست اما در اینجا قصد من ردیف‌کردن یا گزارش‌دادن درباره‌ی همه‌ی آن‌ها نیست. مقصود این است که ملت ایران که صدها سال بعد از اسلام با هویت دویاره‌ی ایرانی-اسلامی سر کرده، اکنون در یک خیزش سیاسی قصد دارد خود را از این دوگانگی برهاند و به سمت مدارا و مروت بازگردد. به همین جهت است که در ترانه‌هایش می‌خواند:

بیزارم از دین شما، نفرین به آیین شما

از پینه‌ی پیشانی و دل‌های سنگین شما

جنبش سیاسی ایران چه شکست بخورد و چه پیروز شود، عناصر تشکیل‌دهنده‌ی هویت ایرانی در حال
دگرگون‌شدن است

سایت آسو